

# فقه نظام‌ساز

فصلنامه علمی- پژوهشی  
سال دوم؛ شماره ششم؛ تابستان ۱۴۰۲

## تشابهات و تمایزات روش شناختی فقه فردی و فقه اجتماعی

احمد مبلغی<sup>۱</sup>

جمال نبوی<sup>۲</sup>

### چکیده

فقه فردی رویکرد رایج میان فقها در استنباط‌های ایشان بوده است. فقه اجتماعی رویکردی نوپیدا در عرصه فقه پژوهی است که آثار جدیدی را در فرآیند استنباط و خروجی دستگاه فقاقت ایجاد می‌کند. در پژوهش حاضر با استفاده از روش‌های تحلیل فقهی و اصول فقهی با رویکرد توصیفی، تحلیلی و انتقادی تلاش شده است علاوه بر بیان چستی فقه فردی و فقه اجتماعی، تشابهات و تمایزات آن‌ها در ساحت روش‌شناسی تبیین گردد. در این نوشتار «فقه اجتماعی» رویکردی فقهی دانسته شده است که در آن فقیه در استنباط خود به آثار اجتماعی فتوا می‌دهد و به اقتضانات اجتماع توجه دارد؛ به خلاف فقه فردی که فقیه در آن فاقد چنین توجهی است.

براساس تعریف فوق و پس از نقد و بررسی نظرات مختلف، خروجی پژوهش در قالب تشابهات و تمایزات فقه فردی و اجتماعی در ساحت روش‌شناسی این‌گونه ترسیم شد: فقه فردی و اجتماعی در استفاده از علم اصول فقه موجود، بهره‌گیری از منابع اجتهاد، وابستگی به اصل اجتهاد و مکلف بودن شخص حقیقی با یکدیگر تشابه دارند؛ و آن دو در امور ذیل از یکدیگر تمایز پیدا می‌کنند: در نوع نگرش به مسائل فقهی؛ توجه به آثار اجتماعی استنباط در فقه اجتماعی و عدم توجه در فقه فردی؛ در نوع نگاه به موضوعات فقهی؛ تجزیه‌نگری در فقه فردی و مجموعه‌نگری در فقه اجتماعی؛ در مکلف شمردن نهادها، شخصیت‌های حقوقی، جامعه و... در فقه اجتماعی (به خلاف فقه فردی) و در نحوه استفاده از علم اصول فقه؛ توجه ویژه به جایگاه عقل، مصلحت و نظریه خطابات قانونیه و کاهش مراجعه به اصول عملیه در فقه اجتماعی (به خلاف فقه فردی).

**واژگان کلیدی:** فقه فردی، فقه اجتماعی، روش‌شناسی فقه فردی، روش‌شناسی فقه اجتماعی

۱. استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه و عضو هیأت علمی دانشگاه ادیان و معارف

۲. مدرس سطوح عالی حوزه‌ی علمیه‌ی خراسان (نویسنده‌ی مسئول)

\* تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۱۷

\* تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۸



## مقدمه

فقه فردی رویکرد رایج میان فقیهان اسلامی بوده است. در چند سال اخیر بحث فقه اجتماعی در میان فقه‌پژوهان معاصر مطرح گردیده است. این رویکرد جدید فقهی، باعث ایجاد تغییراتی در فرآیند استنباط و خروجی دستگاه فقاهت می‌شود. مقایسه فقه فردی و اجتماعی و به دست آوردن تشابهات و تمایزات روش شناسانه آن‌ها به فقیه کمک می‌کند تا از مزایای روشی فقه اجتماعی بهره‌مند گردد و از کاستی‌های موجود در فقه فردی مصون بماند و در نتیجه استنباط فقهی دقیق‌تری داشته باشد.

با توجه به این‌که بحث فقه اجتماعی از مباحث جدید در فقه‌پژوهی معاصر است، مقایسه روش‌شناسی فقه فردی و فقه اجتماعی و بیان تشابهات و تمایزات آن دو تاکنون در پژوهشی مستقل تبیین نگردیده است. در پژوهش حاضر با استفاده از روش تحلیل فقهی و اصول فقهی و با رویکرد توصیفی، تحلیلی و انتقادی تلاش شده است شباهت‌ها و تفاوت‌های روش‌شناسانه فقه فردی و اجتماعی تبیین گردد. در این مقاله، در گام نخست مفهوم واژگان فقه فردی، فقه اجتماعی، روش و روش‌شناسی تبیین می‌گردد، و سپس با ارائه تحلیل معناشناختی، تشابهات و تمایزات فقه فردی و اجتماعی در بُعد روش‌شناسی تشریح می‌شود.

پرسش اصلی این پژوهش از قرار زیر است:

- تشابهات روش‌شناسانه فقه فردی و فقه اجتماعی چیست؟
- تمایزات روش‌شناسانه فقه فردی و فقه اجتماعی چیست؟

## پیشینه پژوهش

پژوهشی که به صورت مستقل به بیان تشابهات و تمایزات روش‌شناسانه فقه فردی و فقه اجتماعی پردازد یافت نشد؛ لکن در برخی پژوهش‌ها اشاره‌ای به برخی تمایزات روش‌شناسانه فقه فردی و فقه اجتماعی (یا مفاهیم قریب به آن؛ نظیر فقه حکومتی) شده است که در ذیل مهم‌ترین آن‌ها بیان می‌شود.

تشابهات و تمایزات فقه فردی و حکومتی؛ نویسنده: عندلیب، دکتر حسین،



مجله: international Multidisciplinary Journal of Pure Life، شماره ۹ (۱۶ صفحه - از ص ۱۱۱ تا ص ۱۲۶).

نویسنده این مقاله ضمن تأکید بر اهمیت روش‌شناسی و به‌خصوص روش‌شناسی علم فقه، به این امر اشاره می‌کند که در فقه دو روش فردگرایانه و جمع‌گرایانه وجود دارد؛ در روش اول تنها به فرد و شرایط او التفات می‌شود ولی در روش دوم به فرد به‌عنوان بخشی از یک جامعه نگاه می‌شود و شرایط پیچیده حاکم بر جامعه نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. پرسش اصلی این پژوهش این است که فقه فردی و فقه حکومتی چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؟ پاسخ این پرسش که با روش توصیفی - تحلیلی به‌دست آمده است، بیانگر این است که در برخی حوزه‌ها نظیر منابع، این دو رویکرد فقهی با یکدیگر شباهت دارند و در برخی از حوزه‌های دیگر نظیر ارکان و مقومات از یکدیگر متمایز می‌گردند.

تفاوت‌های فقه فردی و حکومتی از منظر شناخت «موضوع»، «تکلیف» و «مکلف»؛ نویسنده: حیدری خراسانی، محمدجواد؛ نوذری فردوسی، محمد؛ خلف خانی، علی، مجله: پژوهش‌نامه فقه اجتماعی، بهار و تابستان ۱۳۹۲، سال اول، شماره ۲ (۱۶ صفحه - از ص ۱۰۹ تا ص ۱۲۴).

در این مقاله نویسندگان، فقه فردی را دانشی روشمند می‌دانند که با تکیه بر مقوله حجّیت در صدد استنباط احکام شرعی است. این روش، در استنباط احکام و تطبیق آن بر موضوعات دارای ماهیت جزءنگر و منطقی انحلالی و تجزیه‌ای است؛ لکن فقه حکومتی که برخاسته از یک نیاز اجتماعی بوده است، معتقد به تحوّل در روش کشف حکم، شناخت موضوعات و انطباق احکام بر موضوعات براساس منطقی مجموعه‌نگر است. تفاوت این دو نگاه، موجب پیدایش تفاوت‌هایی در حوزه شناخت موضوعات، تکالیف و مکلفان می‌گردد. نویسندگان این مقاله با نگاه روش‌شناسانه و درجه دو، در صدد تبیین تفاوت‌های فقه فردی و فقه حکومتی از جهت موضوع، تکلیف و مکلف می‌باشند.

اجتهاد شیعی و روش‌شناسی فقه اجتماعی؛ نویسنده: سیدی آقاملکی، سید



روح‌الله، مجله: فرهنگ پژوهش، تابستان ۱۳۹۸، شماره ۳۸ (۱۸ صفحه - از ص ۲۷ تا ص ۴۴).

نویسنده این مقاله ضمن تأکید بر این نکته که اجتهاد در طول تاریخ همچون نیروی محرک‌ی درصدد اجرای استنباط صحیح براساس مبانی اسلامی بوده‌است، معتقد است در دوره‌ی برپایی حکومت اسلامی، اجتهاد از منابع ویژه‌ی مرتبط با این عصر بهره‌مند می‌گردد. او با یکی دانستن اجتهاد و روش‌شناسی، مراحل دست‌یابی به روش‌شناسی را در فقه اجتماعی به نحو اجمالی تبیین می‌کند.

فقه اجتماعی و بایسته‌های روش‌شناسانه آن (با تأکید بر اندیشه‌های آیت‌الله محمدجواد فاضل لنکرانی)؛ نویسنده: ربانی، محمدباقر، مجله: فقه و اجتهاد، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، شماره ۴ (۲۳ صفحه - از ص ۷۹ تا ص ۱۰۱).

نویسنده مقاله فوق، دانش فقه را دانشی می‌داند که به بررسی هنجارهای فردی و اجتماعی می‌پردازد. در گذشته بررسی هنجارهای فردی بیشتر مورد توجه فقیهان بوده‌است ولی در عصر حاضر هنجارهای اجتماعی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. فقه اجتماعی فقهی است که هنجارهای اجتماعی را با رویکرد اجتماعی بررسی اجتهادی می‌کند و برخی از فقه‌های مضاف نظیر فقه حکومتی، فقه رسانه و ارتباطات، فقه هنر، فقه شهرسازی و فقه تربیتی، زیرمجموعه آن محسوب می‌شوند. این نوشتار ابتدا به بررسی مفهوم فقه اجتماعی پرداخته و سپس روش‌شناسی فقه اجتماعی بر تأکید بر اندیشه آیت‌الله محمدجواد فاضل لنکرانی مورد بررسی قرار گرفته‌است؛ بر این اساس جایگاه عقل، حاکم اسلامی و قواعد فقهی در فقه اجتماعی و همچنین رابطه فقه اجتماعی و مقاصد شریعت مورد بررسی قرار گرفته‌است.

نوشتار حاضر با نقد و بررسی برخی از ویژگی‌های روش‌شناسانه فقه اجتماعی که در مقالات سابق‌الذکر بیان شده‌است، به بیان تشابهات و تمایزات فقه فردی و فقه اجتماعی از بُعد روش‌شناسی می‌پردازد.

## مفهوم‌شناسی

برای آشنایی با مفاهیم پژوهش حاضر، در قدم نخست لازم است برخی از



واژگان از نظر لغوی و اصطلاحی مورد بررسی قرار گیرند.

## ۱. فقه

در این قسمت ابتدا معنای لغوی واژه «فقه» تبیین می‌گردد و سپس معنای اصطلاحی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تعاریف لغوی مختلفی برای واژه «فقه» بیان شده‌است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

برخی از اهل لغت «فقه» را به معنای «فهم» دانسته‌اند (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۶، ص ۲۲۴۳) و به تبع این تعریف، بسیاری از فقیهان در کتب فقهی یا اصولی معنای لغوی «فقه» را «فهم» دانسته‌اند. (عاملی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۰؛ حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۳۰؛ عاملی، بی‌تا، ج ۲۶؛ قمی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۳۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ص ۵۳۹)

برخی دیگر از اهل لغت «فقه» را به معنای «علم» دانسته‌اند (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۴۴۲؛ حمیری، ۱۴۲۰ق، ج ۸، ص ۵۲۳۰؛ حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۹، ص ۷۲) و دسته سوم «فقه» را به «فهم و درک معنا از روی تأمل و دقت» تفسیر کرده‌اند. (مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۹، ص ۱۲۳) براساس تفسیر سوم است که ابوهلال عسکری در بیان تفاوت «فقه» و «علم» می‌گوید: «فقه بر علم به مفاد کلام همراه با تأمل، گفته می‌شود». (عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۸۰)

دسته چهارم اهل لغت، فقه را منحصر در علم نظری دانسته‌اند و آن را «رسیدن به علم غایب از علم شاهد (حاضر)» دانسته‌اند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۴۲؛ کفوی، بی‌تا، ص ۶۹۰) این معنا به معنای سابق نزدیک است؛ چراکه حصول این معنا بدون تأمل و دقت میسر نمی‌شود. برخی دیگر از فقها در مقام تفسیر لغوی واژه «فقه» سخن دسته چهارم اهل لغت را مبنای خود قرار داده‌اند. (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳ق، ج ۵، ص ۱۹۹؛ عمید زنجانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۹۸؛ مشکینی اردبیلی، ۱۳۹۲، ص ۱۷)

معروف‌ترین تعریف اصطلاحی مطرح شده برای «فقه» عبارت است از: «علم به احکام شرعی فرعی که از ادله تفصیلی به دست آمده باشد». (حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۲۶۴؛ عاملی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۰؛ سیوری، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۵؛ همو، ۱۳۶۱، ص ۵؛ میرداماد،



بی تا، ص ۳؛ بحرالعلوم، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۵؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۹، ص ۶۰۵؛ طباطبایی، بی تا، ص ۴۱۴)

فقهها در کتب خود قیود این تعریف را توضیح داده اند. صاحب معالم در توضیح قیود این تعریف می فرماید: «با قید «احکام» علم به ذوات مثل علم به زید و علم به صفات مثل علم به کرم و شجاعت او و علم به افعال مثل علم به نوشتن و خیاطی او از تعریف خارج می شود. با قید «شرعی» احکام غیر شرعی مثل احکام عقلی محض یا احکام لغوی از تعریف خارج می شود. با قید «فرعی» احکام شرعی اصولی خارج می گردد. به واسطه قید «از ادله» علم خداوند سبحان و ملائکه و انبیا خارج می شود، و به واسطه قید «تفصیلی» علم مقلد در مسائل فقهی خارج می شود؛ زیرا علم او از دلیل اجمالی اخذ شده است. (عاملی، بی تا، ص ۲۶)

این تعریف برگرفته از تعریف شافعی است؛ شافعی فقه را به «علم به احکام شرعی عملی که از ادله تفصیلی به دست آمده باشد» تفسیر نموده است. تفاوت این دو تعریف در این است که در تعریف مشهور، تعبیر «فرعی» آمده است که احکام اصولی (اصول فقه یا اصول دین) را خارج می کند ولی در کلام شافعی تعبیر «عملی» آمده است که با این قید مسائل مرتبط با اعمال قلب نظیر حسد، ریا، کبر و ... که در علم اخلاق از آن بحث می شود، خارج می گردد. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۳۸)

### ۱.۱. فقه فردی

تعاریف مختلفی برای فقه فردی ذکر شده است. در این قسمت به برخی از آنها اشاره می شود.

تعریف اول: فقه فردی فقهی است که احکام تکلیفی و وضعی مربوط به انسانها را از آن جهت که فردی هستند، بیان می کند. (ذوقی وقاضیان، ۱۴۰۱، ص ۱۲۸)<sup>۱</sup>

تعریف دوم: فقه فردی یا نگاه فردگرایانه به فقه عبارت است از نگاهی خاص به دانش فقه که براساس آن، این دانش تنها به تنظیم ارتباط انسان با خدا می پردازد و حلال و حرام را منحصر به حوزه فردی اعمال انسان می داند. براساس این نگاه، فقیه

۱. این تعریف را از کتاب «فقه الأمة» علی جمعه نقل می کنند.



می‌تواند در قسمتی از فقه یا تمام آن به استنباط پردازد بدون این‌که نظام‌واره‌ای میان بخش‌های آن وجود داشته باشد؛ زیرا در این نگاه فقیه به دنبال ایجاد یک نظام‌واره برای جامعه و حکومت اسلامی نیست. بدین ترتیب مسائل مدیریتی و نظامات اجتماعی از فقه فاصله گرفته و به تدریج غیرفقه‌ها در این عرصه وارد شده و اداره نظام اسلامی را با توجه به اقتضانات زمان و مکان در دست خواهند گرفت؛ زیرا براساس این نگاه فقه متصدی اداره نظام اسلامی نیست. (عندلیب، ۱۳۹۶، ص ۱۱۳)

نگارنده بر این باور است که فقه فردی رویکرد فقهی است که براساس آن فقیه در فرآیند استنباط توجهی به آثار اجتماعی فتوا ندارد و اقتضانات اجتماع را در استنباط لحاظ نمی‌کند.

### ۲.۱. فقه اجتماعی

برای واژه فقه اجتماعی نیز تعاریف گوناگونی بیان شده‌است که در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

تعریف اول: فقه اجتماعی فقهی است که به موضوعات و مسائل اجتماعی رسیدگی می‌کند. براساس این نگاه، باید تمام ابواب فقه با توجه به امور اجتماع و اداره کشور مورد بررسی قرار گیرند. این فقه در تلاش است تا با استفاده از مباحث فقه، ارزش‌ها، باورها و فعالیت‌های اجتماعی را تنظیم کند. به بیان دیگر، فقه اجتماعی درصدد جامعه‌پذیر کردن مردم و تنظیم رفتارهای اجتماعی با رویکرد فقهی است و باعث سلامت جامعه می‌شود. (یاوری سرتختی و شهبازی، ۱۴۰۲، ص ۷۱)

در این تعریف، وجود رویکرد اجتماعی و توجه به امتداد اجتماعی فقه، نقطه مرکزی فقه اجتماعی دانسته شده‌است.

نقدی که می‌توان بر این تعریف وارد کرد این است که فرد حقیقی نیز در فقه اجتماعی مورد بحث قرار می‌گیرد، لکن با رویکرد اجتماعی و این‌گونه نیست که فقه اجتماعی تنها به موضوعات و مسائل اجتماعی رسیدگی کند.

تعریف دوم: براساس برداشت رایج در میان فقها، علم فقه مکلف تنها شخص حقیقی می‌داند و درصدد است تا تکالیف و حقوق وی را از منابع چهارگانه اجتهاد



استنباط کند؛ در حالی که می‌توان در فقه از مکلفان دیگری مانند «دولت اسلامی»، «شهروند دولت اسلامی» و «جامعه اسلامی» سخن گفت. مقصود ما از «فقه اجتماعی» قسمتی از مباحث فقهی است که در خصوص مکلفان سه‌گانه ذکر شده و تکالیف و حقوق احتمالی آن‌ها بحث می‌کند. بر این اساس فقه اجتماعی هرگز جایگزین فقه فردی نیست؛ بلکه آن را تکمیل می‌کند. (ارسطا، ۱۳۹۹، ص ۱۳-۱۴)

در این تعریف، توجه به مکلفین سه‌گانه «دولت اسلامی»، «شهروند دولت اسلامی» و «جامعه اسلامی» نقطه ثقل و مرکزی تعریف محسوب می‌شود. نقدی که می‌توان بر این تعریف وارد کرد این است که در قسمت اخیر این تعریف، میان فقه اجتماعی و فقه الاجتماع خلط شده است؛ زیرا آنچه قسمتی از مباحث فقهی است که در مورد مکلفین مذکور بحث می‌کند، فقه الاجتماع است؛ اما فقه اجتماعی رویکردی است که ناظر و حاکم بر تمام ابواب فقه است.

در نگاه نگارنده فقه اجتماعی عبارت است از رویکردی ویژه به تمام ابواب فقه که به آثار اجتماعی فتوا توجه دارد و استنباط فقیه براساس این رویکرد صورت می‌گیرد، لکن این رویکرد ویژه، دارای اقتضائاتی است که یکی از آن‌ها توجه برخی تکالیف به مکلفین خاصی نظیر دولت، شخصیت‌های حقوقی، نهادها و امثال آن می‌باشد.

## ۲. روش‌شناسی

روش در لغت از «رو» + ش (پسوند اسم مصدر) ساخته شده است و به معنای راه رفتن و سبقت گرفتن، درگذشتن و خرامیدن، طرز، قاعده و قانون است. (تبریزی، ۱۳۴۲، ص ۹۷۶)

در اصطلاح «روش» مسیری است که دانشمند و محقق در مسیر علمی خود طی می‌کند. (پارسا، ۱۳۹۰، ص ۶۹) در واقع، روش مسیری است که محقق به وسیله استفاده از منابع می‌پیماید تا به گزاره‌های علمی و حلّ مجهولات برسد. (سیدی آقاملکی، ۱۳۹۸، ص ۳۵)

برخی از عالمان علوم اجتماعی، روش را دارای سه معنا دانسته‌اند که عبارتند از: مجموعه راه‌هایی که انسان را به کشف مجهولات و حلّ مشکلات رهنمون



می‌گردد؛

مجموعه قواعدی که از آن‌ها در پژوهش استفاده می‌شود؛  
مجموعه ابزارها و فنونی که انسان را در کشف مجهولات یاری می‌کند. (ساروخانی،  
۱۳۸۶، ص ۲۴)

«روش‌شناسی» دانشی است که ناظر به روش شکل می‌گیرد. (پارسانیا، ۱۳۹۰،  
ص ۶۹) به دیگر سخن، «روش‌شناسی» شناخت شیوه‌های اندیشه و راه‌های تولید علم  
و دانش در معرفت بشری است که موضوع آن روش است. در این دانش، چگونگی  
تولید نظریه و هماهنگی آن با مبانی بنیادین آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. (پارسانیا،  
۱۳۸۸، ص ۴۲)

برخی از معاصرین، چهار معنای اصطلاحی برای «روش» ذکر کرده‌اند که به تبع  
آن «روش‌شناسی» نیز معانی گوناگونی خواهد داشت. در این‌جا به این چهار معنا  
اشاره می‌شود تا معنای موردنظر در محل بحث روشن شود.

معنای اول: روش به معنای شیوه مطالعه: برخی از کتاب‌ها که با عنوان  
روش‌شناسی نوشته شده‌اند، مقصود از آن‌ها روش خواندن و چگونگی مطالعه  
علم است نه روش خود آن علم. در این کتاب‌ها، زمان مناسب جهت مطالعه، نحوه  
نشستن مطلوب هنگام مطالعه، نحوه حفظ مطالب و امثال این مباحث بررسی  
می‌شود.

معنای دوم: روش کاربردی: به این معنا که شخص بداند چگونه براساس  
یک نظریه که در یک علم وجود دارد، تحقیق کند. براساس این معنا روش امری  
کاربردی است. شخصی که نظریه‌ای دارد، در هنگام به‌کار بستن آن نظریه - آگاهانه  
یا غیر آگاهانه - روشی را طی می‌کند. در عرصه علوم انسانی روش‌هایی نظیر نحوه  
پرسش‌نامه، انجام مصاحبه و گفت‌وگو و استفاده از روش‌های میدانی از  
مصادیق روش کاربردی هستند.

معنای سوم: روش بنیادین: به معنای روش تولید نظریه. کسانی که نظریه‌ای را ارائه  
می‌کنند راهی را طی می‌نمایند. روش‌شناسی بنیادین به آن راه نظر دارد. نظریه‌های



علمی براساس روش‌های بنیادین تولید می‌شوند.

معنای چهارم: روش به معنای شیوه تفکر: به معنای روش فکرکردن در شکلی عام که علم منطق متصدی آن است. در علم منطق زمانی که سخن از ماده قضایا مطرح است و قضایا را به برهان، جدل، خطابه، شعر و مغالطه تقسیم می‌کنند، به ماده خاص نمی‌پردازند؛ بلکه احکام کلی مواد بیان می‌شود. (همان، صص ۴۲-۴۴) با توجه به معانی مختلف ذکرشده برای واژه «روش»، معنای مدنظر از این واژه در ترکیب «روش‌شناسی فقه فردی» یا «روش‌شناسی فقه اجتماعی» معنای سوم است؛ یعنی فقه فردی یا فقه اجتماعی چه مکانیزمی برای تولید نظریه دارند. در بحث آتی به تشابهات روشی آن دو پرداخته می‌شود و پس از آن تمایزات روشی آن‌ها بررسی می‌گردد.

## تشابهات فقه فردی و اجتماعی در روش‌شناسی

در این قسمت به صورت گذرا به برخی شباهت‌های فقه فردی و اجتماعی در روش‌شناسی اشاره می‌شود.

### ۱. شباهت در استفاده از علم اصول فقه موجود

علم اصول فقه موجود به عنوان ابزار استنباط احکام شرعی هم در فقه فردی و هم در فقه اجتماعی مورد استفاده فقیهان است. هرچند فقه اجتماعی نیازمند ارتقای برخی مباحث در اصول فقه موجود است ولی از جهت اصل رجوع به علم اصول فقه موجود، تفاوتی میان فقه فردی و اجتماعی وجود ندارد. این امر در مقابل روش فقاهتی اخباریون قرار دارد؛ زیرا آن‌ها هرچند در فقاهت خود از اصول ویژه‌ای بهره می‌برند ولی اصول آن‌ها با بسیاری از ارکان اصول فقه موجود بیگانه است.

اصول فقه در بردارنده قواعد کلی و مشترک استنباط احکام است؛ قواعد و ضوابطی نظیر اعتبار خبر ثقه یا موثق الصدور یا اعتبار ظهورات یا اصول عملیه نظیر برائت و احتیاط. (ضیائی‌فر، ۱۳۸۷، ص ۱۹)



## ۲-۳. شباهت در استفاده از منابع اجتهاد

استفاده از منابع چهارگانه اجتهاد (کتاب، سنت، عقل و اجماع) براساس تفصیل مطرح‌شده در علم اصول فقه هم در فقه فردی رایج است و هم در فقه اجتماعی. در نحوه و میزان استفاده از این منابع نیز تفاوت‌هایی میان فقه فردی و اجتماعی وجود دارد لکن اصل مراجعه به آن‌ها در هر دو دستگاه فقهی مورد وفاق است.

## ۲. شباهت در مکلف

فقه فردی و اجتماعی در بعضی از مکلفین مشترک هستند؛ شخص حقیقی هم در فقه فردی مکلف تکالیف است و هم در فقه اجتماعی. هرچند در فقه اجتماعی مکلفین دیگری نیز مطرح هستند که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

## ۳. شباهت در وابستگی به اصل اجتهاد

اصل اجتهاد موجود در فقه اجتماعی همان اجتهاد رایج در فقه فردی است و از این جهت نیز با یکدیگر مشابهت دارند. برخی معاصرین در این‌باره می‌گویند: از مباحث بسیار مهم در فقه اجتماعی، روش‌شناسی آن است. روش‌شناسی فقه اجتماعی همان روش اجتهاد جواهری است که در فقه فردی نیز مورد استفاده است. هرچند برخی از بحث‌های روش‌شناسی فقه اجتماعی با روش‌شناسی فقه فردی متفاوت است و یا دست‌کم برخی مباحث روش‌شناسانه در فقه اجتماعی پرننگ‌تر است. (ربانی، ۱۳۹۴، صص ۸۰-۸۱)

## تمایزات فقه فردی و اجتماعی در روش‌شناسی

در این قسمت برخی از تمایزات ذکر شده میان فقه فردی و اجتماعی در حوزه روش‌شناسی ذکر می‌شود و مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

## ۱. تفاوت در نوع نگرش به مسائل فقهی

مهم‌ترین تمایز روش‌شناسانه فقه فردی و اجتماعی که در ماهیت و چیستی آن‌ها



دخیل است، تمایز آن‌ها در نوع نگاه به مسائل فقهی است.

در فقه فردی فقیه تلاش می‌کند تا وظیفه افراد مسلمان را تعیین کند و موانعی که در راه شریعت‌مداری مکلفان وجود دارد را مرتفع سازد. در این رویکرد فقهی فقیه می‌تواند حکم قسمتی از مسائل فقه یا همه آن‌ها را بدون این‌که نظام‌واره‌ای داشته باشند و بدون در نظرگرفتن امتداد اجتماعی آن استنباط کند و اصلاً فقیه درصدد طراحی یک نظام‌واره برای اداره جامعه اسلامی نیست.

اما در نگاه فقه اجتماعی افراد علاوه بر هویت فردی خود، تشکیل‌دهنده یک هویت جمعی به نام «جامعه» هستند. در نگاه فقه اجتماعی فرد در درون امت معنا پیدا می‌کند؛ لکن باید توجه داشت که این دو هویت جدایی‌ناپذیرند و نباید آن‌ها را جدا از هم بررسی نمود (مشکانی سبزواری و سعادت، ۱۳۹۲، صص ۱۰۵-۱۰۶).

مقام معظم رهبری درباره تفاوت و تمایز این دو نگرش به فقه می‌فرمایند: «اگر کسی درباره حاکمیت اسلام کار می‌کند، آن احکام را دوگونه می‌تواند مورد مطالعه و ملاحظه قرار دهد؛ یک‌طور، احکام فقهی مربوط به اداره یک فرد، منهای این‌که این فرد در کجای عالم زندگی می‌کند؛ یک‌وقت هم انسان همین حکم فقهی را به‌عنوان بخشی کوچک یا بزرگ از چگونگی اداره یک جامعه بررسی می‌کند ... یک‌وقت به‌عنوان جزئی از مجموعه اداره‌کننده فرد و جامعه در حاکمیت اسلام مطرح می‌شود؛ یک‌وقت هم نه، مجرد از اسلام و فقه به‌عنوان حکم که برای یک فرد مطرح است ... این‌ها با هم متفاوت است؛ حتی در استنباط حکم فقهی هم تفاوت‌هایی به‌وجود می‌آید؛ حتی در مسئله طهارت و نجاست، حتی در مسائل شخصی».<sup>۱</sup> (<https://farsi.khamenei.ir>)

در این‌جا شایسته است مسئله‌ای فقهی با این دو رویکرد مورد بررسی اجمالی فقهی قرار گیرند تا تفاوت این دو مؤلفه روشی بیشتر روشن گردد. در بحث وفای به وعده، اکثر قریب به اتفاق فقیهان معتقدند که امری مستحب است و واجب نیست. این براساس فقه فردی است؛ یعنی مکلف یک شخص حقیقی در نظر گرفته شود و آثار اجتماعی برای وعده در نظر گرفته نشود.

۱. خامنه‌ای، سید علی، بیانات در دیدار جمعی از روحانیون، ۱۳/۲/۱۳۷۶.



وقتی این مسئله با نگاه اجتماعی بررسی می‌شود حکم مسئله فرق می‌کند؛ به‌عنوان مثال؛ در جامعه اسلامی مسئولی نظیر رئیس‌جمهور یا وزیر وعده‌ای داده‌اند و اصلاً براساس آن اقدام نمی‌کنند، این عمل نکردن براساس وعده، آثار سوئی را به دنبال دارد؛ اثر سوء اول: مردم به وعده‌های مسئولین کم‌توجه می‌شوند؛ اثر دوم: همکاری مردم با دولت در عرصه‌های مختلف متزلزل می‌شود؛ اثر سوم: حمایت مردم از دولت کم می‌شود؛ اثر چهارم: خلف وعده میان خود مردم رواج پیدا می‌کند (سلب اعتماد عمومی).

آیا جامعه‌ای که چنین معضلاتی در آن وجود داشته‌باشد، می‌توان جامعه اسلامی نامید؟! وقتی چنین آثار و مفسدات اجتماعی بر خلف‌وعده مترتب می‌شود، نمی‌توان وفای به وعده را صرفاً مستحب شمرد؛ بلکه باید آن را یک واجب اجتماعی دانست؛ بنابراین هم حکومت باید سیاست‌هایی را در راستای ترویج وفای به وعده در میان مردم تدوین کند و هم مسئولین حکومتی باید به وعده‌های خود پایبند باشند. (ارسطا، ۱۳۹۳، ص ۳۳۸-۳۳۷)

## ۲. تفاوت در موضوع

برخی از نویسندگان معاصر تفاوت موضوع فقه فردی و اجتماعی (حکومتی)<sup>۱</sup> را چنین بیان کرده‌اند: موضوع احکام فردی دائماً یک عنوان کلی یا یک مفهوم است که مستقل و ثابت است و مصادیق متعدّد و مشابهی دارد؛ ولی موضوع احکام حکومتی دائماً یک مسئله معین، یک مصداق یا یک قضیه خارجیّه (کل) است. (عندلیب، ۱۳۹۶، ص ۱۱۵)

نقد و بررسی: اگر همان‌طور که از موضوع مقاله مذکور به‌دست می‌آید مراد از احکام حکومتی (اجتماعی) در این عبارت احکام مطرح شده در فقه اجتماعی و حکومتی است، تمایز ذکر شده صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا موضوعات احکام در فقه اجتماعی نیز عناوین کلی هستند؛ هرچند به جهت نظر به امتداد اجتماعی

۱. در برخی عبارات مانند عبارات مقاله مورد اشاره، هرچند موضوع سخن فقه حکومتی بوده‌است لکن تعریف فقه حکومتی در این مقاله با فقه اجتماعی مورد بحث قرابت زیادی داشته‌است و بدین جهت مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌است.



آن‌ها، قیود بیشتری دارند ولی این امر باعث نمی‌شود که موضوعات به صورت قضیه خارجیّه درآیند؛ به عنوان مثال؛ اگر در فقه فردی به موضوع «وفای به وعده» به عنوان یک موضوع کلی رسیدگی می‌شود و حکمی برای آن صادر می‌شود، در فقه اجتماعی به موضوع وفای به وعده در صورتی که خلف وعده منجر به افزایش بی‌اعتمادی اجتماعی شود، پرداخته می‌شود؛ این موضوع هر چند قیود بیشتری دارد ولی همچنان امری کلی است.

اگر مراد از احکام حکومتی در عبارت مذکور، آنچه متبادر از ظاهر این لفظ - فی حد ذاته - است (حکم حکومتی)، باشد هر چند مطلب ذکر شده در مورد احکام حکومتی صحیح است ولی باز هم این عبارت دارای دو اشکال خواهد بود؛ زیرا اولاً مقاله مذکور در صدد بیان تمایزات فقه فردی و فقه حکومتی است نه حکم حکومتی؛ بنابراین با موضوع مقاله مرتبط نخواهد بود، و ثانیاً قسیم حکم حکومتی، حکم غیرحکومتی (اعم از احکامی که در فقه فردی مطرح می‌شود و احکامی که در فقه اجتماعی مطرح می‌شود) است نه خصوص احکام فقه فردی.

تفاوت مهم میان فقه فردی و فقه اجتماعی در زمینه موضوع‌شناسی این است که منطبق حاکم بر استنباطات فقهی موجود تجزیه‌نگری است؛ یعنی در این منطبق اشیاى مرگب تجزیه شده و عناوین فقهی موجود بر اجزا تطبیق می‌گردد. دستگاه فقهی از راه تجزیه موضوعات - به ویژه موضوعات مستحدثه - به اجزای آن، به دنبال استنباط حکم می‌گردد بدون این که ربطها و نسبت‌های پدیده را در نظر گیرد؛ به عنوان مثال؛ موضوعی نظیر بانک تجزیه می‌شود و هر یک از اجزای آن تحت یک باب فقهی مورد بررسی قرار می‌گیرد تا موقف شریعت نسبت به آن روشن شود. در حالی که بانک سیستمی است ناظر به روابط اقتصادی اعتباری که در زمینه‌ای از نظام تولید شکل گرفته است و با اجزای دیگر سیستم اقتصادی مثل شرکت‌های سهامی، بیمه، فروشگاه‌های زنجیره‌ای و ... مرتبط است.

لکن در فقه اجتماعی باید رویکرد کل‌نگرانه به موضوعات داشت؛ زیرا ماهیت اجزا در سایه کل و در نحوه ارتباط آن با دیگر اجزا تعیین می‌شود. با توجه به این



مطلب نوع دیگری از منطق شناخت در عرصه موضوع‌شناسی وجود دارد که نسب و روابط بین پدیده‌ها را نیز لحاظ می‌کند و موضوع را در قالب وحدت و کلیت خود مورد شناسایی قرار می‌دهد که از آن به منطق «مجموعه‌نگر» یاد می‌شود. براساس این نگاه «ربط» از مقومات اشیا است و اجزا در روابط تعریف می‌شوند و وقتی روابط اجزا تغییر کرد، هویت آن جزء نیز تغییر می‌کند. (حیدری خراسانی؛ نوذری فردوسیة و خلف‌خانی، ۱۳۹۲، صص ۱۱۱-۱۱۳)

### ۳. تفاوت در مکلف

نگاه حاکم در روش فقه‌ای موجود در فقه شیعه این است که تنها به دنبال استنباط حقوق و تکالیف «شخص حقیقی» هستند. لکن در فقه اجتماعی علاوه بر مکلفی که شخص حقیقی است، دو نوع مکلف دیگر وجود دارد: الف. شخص حقیقی به‌مثابه شهروند؛ ب. شخص حقوقی (مصادیق مختلف دارد).

توضیح مطلب این‌که مقصود از شخص حقیقی به‌مثابه شهروند، شخصی است که با یک دولت رابطه «تابعیت» دارد و بدین جهت شهروند آن دولت محسوب می‌شود. رابطه «تابعیت» چنین تعریف شده‌است: رابطه‌ای حقوقی، سیاسی و معنوی که یک شخص را به یک دولت پیوند می‌دهد. (ارفع‌نیا، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۴۹)

حقوقی بودن این رابطه بدین خاطر است که باعث پیدایش حقوق و تکالیف متعدّد است. سیاسی بودن این رابطه از این جهت است که در یک‌سوی این رابطه، دولت قرار دارد که دارای قدرت سیاسی است و معنوی بودن این رابطه به این علت است که غالباً انسان‌ها نسبت به دولت متبوع خود علاقه‌مند هستند.

نکته مهمّ این است که رابطه تابعیت، حقوق و تکالیف متقابلی را میان شهروند و دولت ایجاد می‌کند و همین امر باعث تمایز شخص حقیقی در فقه اجتماعی با شخص حقیقی در فقه فردی است؛ زیرا در فقه فردی، شخص حقیقی فارغ از هرگونه خصوصیتی لحاظ می‌شود؛ ولی در فقه اجتماعی، شخص حقیقی با ویژگی شهروند بودن ملحوظ است.

منظور از اشخاص حقوقی، در یک تعریف مختصر، مؤسّسات یا نهادهایی



هستند که همه حقوق و تکالیف مرتبط با انسان‌ها را دارا هستند به استثنای حقوق و تکالیفی که ناشی از حیث انسانی انسان بوده و به همین جهت مخصوص انسان تلقی می‌شود؛ مانند: ارث، ازدواج، طلاق و وصیت. با توجه به این تعریف، شخص حقیقی شامل دایره وسیعی می‌شود که عبارتند از: جامعه، دولت و اشخاص حقوقی غیردولتی. (ارسطا، ۱۳۹۹، صص ۲۹-۳۱)

برخی از مؤلفین تفاوت دیگر فقه فردی و فقه حکومتی (اجتماعی) را این‌گونه بیان می‌کنند: «از لحاظ مکلف در احکام فردی دسته‌های مختلفی از مکلفان وجود دارند که عمل به هر یک از احکام دین، تنها تکلیف یک گروه از ایشان است؛ اما در احکام حکومتی - حداقل در آن دسته از احکام حکومتی که مرتبط با سرپرستی کل جامعه اسلامی است - مکلف حکم، تمام مسلمانان اعم از زن و مرد هستند؛ مانند اطاعت از ولی فقیه». (عندلیب، ۱۳۹۶، ص ۱۱۵)

نقد و بررسی: اولاً، این‌گونه نیست که در تمام احکام فردی (به هر معنایی که باشد، احکام در فقه فردی یا احکام فردی به معنای غیرحکومتی) مکلف دسته خاصی از مسلمانان باشد؛ به عنوان مثال؛ وجوب نماز در فقه با رویکرد فردی تکلیفی است که مکلف آن تمام مکلفین هستند و اختصاص به دسته خاصی از مکلفین ندارد.

ثانیاً، از سوی دیگر احکام حکومتی (به هر معنایی که باشد، احکام در فقه حکومتی یا احکام حکومتی به معنای خاص آن) ممکن است تنها شامل برخی از مکلفین شود. ظاهراً خود نویسنده به این اشکال دوم ملتفت شده است و لذا متن خود را با عبارت «حداقل در آن دسته از احکام حکومتی که به سرپرستی کل جامعه اسلامی مربوط می‌شود» تصحیح کرده است؛ لکن روشن است که باید این قید دیگر تمایز مطرح شده تمایز میان احکام فردی و احکام حکومتی (بما هی احکام حکومتی) نخواهد بود.

جمع‌بندی مطالب این قسمت بدین نحو است که فقه فردی و اجتماعی در برخی مکلفین با یکدیگر تفاوت دارند؛ بدین صورت که این امور در فقه اجتماعی می‌توانند



مکلف قرار بگیرند ولی در فقه فردی مکلف نیستند. این امور عبارتند از: شخص حقیقی به‌مثابه شهروند، جامعه، دولت و اشخاص حقوقی غیردولتی.

#### ۴. تفاوت در نحوه استفاده از اصول فقه

اصول فقه برای این‌که متناسب با فقه اجتماعی شود نیازمند به تکمیل در چند بُعد است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

##### ۴.۱. عقل

بُعد اول: توجه ویژه به نقش عقل در استنباط.

گاهی میان مصالح افراد و مصالح جامعه تراحم اتفاق می‌افتد که در این‌جا باید مصالح جامعه مقدم شود. حاکم به تقدّم مصالح جامعه بر مصالح فرد، عقل است. یکی از جهات مقدم شدن مصالح جامعه بر مصالح فرد، مسئله «اختلال نظام» است؛ زیرا تقدّم مصالح فرد بر مصالح جمع موجب هرج‌ومرج می‌شود، و این امر عقلاً قبیح است و شرعاً حرام است.

برخی مصادیق در فقه برای ترجیح مصالح جمعی بر مصالح فردی ذکر شده‌است که عبارت است از راهنمایی در مقام مشاوره در امور اجتماعی که در کتب فقهی از آن به «نصح المستشير» تعبیر می‌شود؛ در اموری نظیر ازدواج، تعلیم و تعلّم و امثال آن. برای کسی که در مقام مشاور است جائز است که عیوب افرادی که در مورد آن‌ها مشورت صورت می‌گیرد را بیان کند و شاید وجه این جواز، رعایت مصالح اجتماعی باشد. (ربّانی، ۱۳۹۴، ص ۹۰)

فقها در بیان مستند و دلیل قاعده اختلال نظام بحث حکم عقل را مطرح می‌کنند. برخی فقیهان معاصر در این زمینه می‌فرمایند: «مخفی نماند که مبتنی بودن این قاعده (عدم جواز اختلال نظام) بر حکم عقل منافاتی ندارد با این‌که مفاد این قاعده امر شرعی باشد؛ زیرا ملازمه میان حکم عقل عملی بدیهی و حکم شرع وجود دارد و حکم عقل مدرک حکم شرعی مفاد این قاعده است؛ زیرا عقل یکی از چهار دلیل اصلی در کنار کتاب، سنت و اجماع است و حجّیت آن متوقف بر هیچ‌یک از آن سه



دلیل دیگر نیست». (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۵ق، صص ۱۱-۱۲)

عقل در کتب فقهی و اصولی به‌عنوان یکی از ادلهٔ اربعه شمرده شده است ولی در عصر حضور معصومین (ع) با توجه به دسترسی به ایشان کاربرد عقل خیلی گسترده نبوده است. گرچه افرادی نظیر فضل بن شاذان و یونس بن عبدالرحمن در مسیر اجتهاد و عقل‌گرایی حرکت می‌کردند و با در نظر گرفتن عام و خاص و ناسخ و منسوخ و بررسی تعارض روایات عمل اجتهادی انجام می‌دادند و مورد تشویق ائمه (ع) نیز بودند؛ لکن این‌گونه تلاش اجتهادی بر پایهٔ عقل زیاد فراگیر نبود.

با آغاز غیبت کبری در سال ۳۳۰ هجری و عدم دسترسی شیعیان به امام معصوم (ع) زمینهٔ گسترده‌تری برای توجه به عقل در مسیر کشف نظر معصوم (ع) ایجاد شد. سؤال اساسی اکنون این است که عقل‌گرایی در اندیشهٔ شیعه چه اقتضائاتی برای تحوّل فقه و هماهنگ کردن آن با تحولات اجتماعی در بخش‌های گوناگون جامعهٔ مدرن دارد؟

عقل به‌خودی‌خود می‌تواند منبع استنباط احکام شرعی باشد. چنین عقلی واجد تکامل‌پذیری تاریخی است و در مقابل هرگونه عقل‌گرایی که در مقابل تکامل‌پذیری مقاومت کند، قرار می‌گیرد. (غلامی و میراحمدی، ۱۳۹۳، صص ۱۰۱-۱۰۳)

نگارنده بر این باور است که می‌توان ضرورت طرح بحث فقه اجتماعی (توجه به آثار اجتماعی فتوا) را نیز از احکام عقل برشمرد؛ زیرا اگر فقه به پیامدهای اجتماعی خود بی‌توجه باشد از این جهت دارای نقص بزرگی است و عقل برای جلوگیری از این نقص بزرگ به لزوم توجه به آثار اجتماعی فقه و برجسته شدن فقه اجتماعی حکم می‌کند.

#### ۲.۴. عنصر مصلحت و مقاصد شریعت

بعد دوم: توجه ویژه به عنصر مصلحت و مقاصد شریعت. برخی از علمای معاصر در تبیین جایگاه مصلحت در فقه امامیه می‌گویند: فقیهان امامیه در عدم‌پذیرش «مصلحت» و مفاهیمی مانند آن به‌عنوان منبع و سند کشف و استنباط



حکم، اتفاق نظر دارند.<sup>۱</sup> در عین حال مواردی که دیده می‌شود این گروه به مصلحت و عناوینی مانند آن استناد کرده‌اند از باب مؤید و مقرب بوده‌است؛ هرچند مصلحت کاربرد آلی (استفاده از مصلحت در تفسیر سایر ادله یا تشخیص موضوع و متعلق حکم) در استنباط دارد.

باید توجه داشت این‌که مصلحت سند کشف حکم در اجتهاد شیعی محسوب نمی‌شود به معنای کم‌رنگ بودن حضور این عنصر در اجتهاد شیعی نیست؛ زیرا همه فقیهان شیعه «عقل عملی» را به‌عنوان سندی برای کشف حکم معتبر می‌دانند. از سوی دیگر، مبنای ادراک عقل و داوری آن، سنجش ملاک‌ها و مصلحت‌ها در عمل است که پایه حکم عقل به حسن یا قبح آن عمل می‌باشد و با توجه به ملازمه حکم عقل و شرع، حکم شرعی ثابت می‌گردد.

علاوه بر آنچه ذکر شد، ابعاد دیگری از تأثیر مصلحت در اجتهاد شیعی وجود دارد که در ذیل بیان می‌شود:

الف. توجه به مقاصد کلان شریعت و مصلحت‌بندگان در تفسیر نصوص مبین احکام تأثیرگذار است.

ب. از سوی دیگر احکام ولایی و حکومتی براساس صلاح‌دید حاکم اسلامی انشا می‌گردد.

ج. تقدیم اهم بر مهم و تقدیم مهم بر غیرمهم در تراحم اجرای احکام نیز به جهت ملاحظه ملاک و مصلحت است.

د. فقهای امامیه به تبعیت احکام از مصالح و مفاسد در متعلق یا از مصلحت در جعل و انشا (نظیر جعل حکم برای امتحان‌بندگان) باور دارند.

ه. قواعدی نظیر «لاضرر» و «لااخراج» در سرتاسر ابواب فقه حضور جدی دارند. حضور مصلحت در این قواعد بسیار پررنگ و محسوس است.

و. لزوم افتا براساس شریعت سهله سمحه و ده‌ها نمونه دیگر در فقه امامیه که حکایت از حضور جدی عنصر مصلحت در اجتهاد امامیه دارد.

۱. توجه به این نکته لازم است که عناصری نظیر «مصلحت» سند کشف حکم نیستند ولی شارع مقدس در جعل حکم، مصالح فردی و اجتماعی را مدنظر قرار می‌دهد.



با توجه به آنچه گذشت روشن شد مفهوم مصلحت و مانند آن با واسطه و در قالب درک عقل عملی، کاربرد استقلالی در اجتهاد دارد، چنان‌که به‌وفور در تفسیر و توسیع یا تضییق نصوص شرعی و امثال آن کاربرد ابزاری دارد. (علیدوست، ۱۴۰۱، صص ۳۴-۳۶)

در باره نحوه ارتباط مصلحت با فقه اجتماعی و حکومتی، برخی از معاصرین چنین توضیح داده‌اند: بنا بر نگاه عدلیّه (امامیه و معتزله) احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد است. علاوه بر این‌که در فقه امامیه احکام حکومتی برای تأمین مصالح جامعه اسلامی است؛ بنابراین عنصر «مصلحت» در فقه شیعی، در مقام فتوا و حکم حکومتی جایگاه ویژه‌ای دارد و لذا فقه حکومتی بسیار به این امر نیازمند است.

مرجع تشخیص و شناخت مصلحت‌های اجتماعی و حکومتی برعهده حاکم اسلامی است و در هر دوره‌ای حاکم مشروع اسلامی اعم از معصوم یا ولی فقیه تنها مرجعی است که توان تشخیص مصلحت و صدور حکم براساس آن را دارد؛ مانند دستور پیامبر به قطع درخت خرماي سمره‌بن جندب (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۵، صص ۴۲۷-۴۲۸)، ویران کردن مسجد ضرار (حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۶۹) و تحریم ازدواج موقت و گوشت حیوانات اهلی در جنگ خیبر. (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱، ص ۱۲) هر چند حاکم اسلامی باید نکاتی را در تشخیص مصلحت رعایت کند؛ از جمله: الف. جهت‌گیری مصالح لازم است هماهنگ با اهداف و انگیزه‌هایی باشد که در اسلام جهت اداره جامعه در نظر گرفته شده است.

ب. مصالح با احکام کلی شرعی مخالف نباشد.

ج. قاعده اهمّ و مهمّ را در تشخیص مصلحت در نظر بگیرد.

د. از کارشناسان و اهل فنّ و خبرگان در هر موضوع بهره‌بررد. (غلامی و میراحمدی،

۱۳۹۳، صص ۱۰۳-۱۰۴)

باید توجه داشت که ثبات و قرار جامعه متوقّف بر تقدیم مصلحت عمومی بر منفعت شخصی است؛ زیرا بر این اساس است که اعتماد عمومی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز بر جامعه حاکم می‌شود و تمام سعی و کوشش‌ها و کنشگری‌ها بر



محور یک حقیقت (مصلحت عمومی) سامان می‌یابد. بدون توجّه به مصلحت عمومی و منافع نوعی و ملی، تعارض منافع و درگیری اجتماعی در جامعه زیاد می‌شود و در نتیجه بنیان عقلانیّت اجتماعی و اعتماد عمومی تضعیف می‌گردد و در چنین فضایی امید به استمرار و بقای عزتمندانۀ چنین جامعه‌ای نیست.

با توجّه به این نکته، از آن جایی که در فقه اجتماعی رویکرد اجتماعی در فقه پرننگ است، فقیه فقه اجتماعی باید به مصالح عمومی و اجتماعی توجّه ویژه داشته باشد و به همین سبب فقه اجتماعی با مقوله مصلحت عمومی گره می‌خورد و ارتباطی وثیق می‌یابد. لکن همان‌طور که گذشت مصلحت نمی‌تواند سند و مدرک حکم شرعی قرار گیرد؛ بلکه در تفسیر و توضیح نصوص تأثیرگذار است و یا در قالب حکم حکومتی و به‌عنوان حکم ثانوی مورد توجه قرار می‌گیرد.

نکته مهمّی که قابل تأمل است این‌که مراد از مصلحتی که باید در استنباط به آن توجّه داشت، مصلحت مدّ نظر شارع و به تعبیر دیگر «مصلحت شرعی» است نه مصلحت فرد یا گروهی خاصّ. برخی معاصرین در بیان تفاوت قاعده فقهی اهمّ و مهمّ و نظریه ماکیاولیزم می‌گویند: اولین تفاوت نظریه ماکیاولیزم و قانون اهمّ و مهمّ این است که مقصود از هدف در اوّلی، نفعی است که نصیب حاکم یا حزب سیاسی وابسته به او یا دولت او می‌شود؛ ولی در قانون اهمّ و مهمّ مقصود از اهمّ حکمی است که مصلحت آن نزد شارع از اهمّیت بیشتری برخوردار باشد. (عشایری منفرد، ۱۳۹۹، ص ۸۶)

البته برخی دیگر از معاصرین منکر نقش مقاصد شریعت در اجتهاد و خصوص فقه اجتماعی است و در این زمینه معتقد است مقاصد شریعت به نحو موجبۀ جزئیّه در فقه شیعه مورد توجّه بوده‌است و در بعضی موارد خود ائمه اطهار (ع) به این مقاصد اشاره داشته‌اند؛ ولی دلیلی وجود ندارد که مقاصد شریعت را نورافکنی برای تبیین روایات منصوص قرار دهیم. بنابراین، اگر خود ائمه اطهار (ع) آن را به‌عنوان یک معیار معرفی می‌کردند تا طبق آن ادلّه را توسعه و توضیح دهیم، قابل قبول بود؛ لکن از مجموع ادلّه این نتیجه به‌دست نمی‌آید.



با توجه به این مقدمه جایگاه مقاصد شریعت در فقه اجتماعی نیز روشن می‌شود. مقاصد شریعت هیچ نقشی در فقه ندارند مگر در مواردی که خود شارع مقدس بر آن تکیه کرده باشد؛ مانند آنچه شارع دربارهٔ قصاص بیان کرده: «و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الألباب» حیات و نفس از مقاصد مهم شریعت است. از این جهت طبق این عنوان می‌توان در فقه اجتماعی احکام بسیاری را استنباط نمود. (ربانی، ۱۳۹۴، صص ۹۸-۹۹)

نگارنده بر این باور است که در پاسخ اشکال ایشان می‌توان گفت: در صورتی که مقاصد شریعت هیچ نقشی در فقه نداشته باشند، نصوصی که بیانگر اهداف کلان شارع و مقاصد شریعت هستند لغو خواهند بود و با توجه به این که سند بودن مقاصد برای احکام در جای خود رد شده است (علیدوست، ۱۴۰۱، صص ۳۷۳-۳۷۶)، ثابت می‌شود که نقش مقاصد شریعت تنها در عرصهٔ تفسیر نصوص خواهد بود.

#### ۳.۴. توجه به نظریهٔ خطابات قانونیه

بعد سوّم: توجه به نظریهٔ خطابات قانونیه. برخی از معاصرین نحوهٔ تأثیر نظریهٔ خطابات قانونی در فقه اجتماعی را این‌گونه تبیین کرده‌اند: اولاً، براساس نظریهٔ خطابات قانونی در حدیث رفع، قاعدهٔ لاضرر و قاعدهٔ لاجرح لازم نیست امتنان در تک‌تک افراد و مصادیق وجود داشته باشد؛ بلکه همین مقدار که این قوانین به صورت کلی دارای امتنان باشد کافی است. روشن است قانون در صورتی به نحو کلی دارای امتنان خواهد بود که مصلحت جمع و اجتماع را مدنظر قرار دهد.

ثانیاً، این که احکام تابع مصالح و مفاسد هستند بدین معنا نیست که هر حکمی نسبت به هر مکلفی دارای مصلحت یا مفسده باشد؛ بلکه مصلحت در همان قانون کلی است. این امر نیز روشن است که قانون کلی در صورتی دارای مصلحت است که مصالح جمعی را تأمین کند.

ثالثاً، احکام سیاسی و احکام جنایی هرچند نسبت به مجرمین و متخلفین امتنانی نیستند؛ ولی نسبت به مجموع امت، امتنانی می‌باشند. (ربانی، ۱۴۰۰، صص ۱۵۴-۱۵۵)



#### ۴.۴. کاهش مراجعه به اصول عملیه به‌ویژه اصل احتیاط

بعد ششم، کاهش مراجعه به اصول عملیه به‌ویژه اصل احتیاط. یکی از ویژگی‌های فقه اجتماعی و حکومتی کمتر بودن مراجعه به اصول عملیه است. در علم فقه مقصود اصلی فقیه استنباط حکم شرعی از ادله معتبر است؛ بدین ترتیب مجتهد ابتدا درصدد یافتن دلیل قطعی برای کشف حکم شرعی است و در صورت فقدان آن، سراغ ادله معتبر ظنی می‌رود. در صورتی که در دسترسی به ظن معتبر هم ناکام بود، به اصول عملیه مراجعه می‌کند و حکم ظاهری را استنباط می‌کند؛ زیرا اصول عملیه برای رهایی از شک در حکم واقعی هستند.

فقیه در رویکرد فردی رجوعش به اصول عملیه - به‌خصوص احتیاط - بیشتر است؛ ولی فقیه در رویکرد حکومتی (اجتماعی) کمتر به اصول عملیه رجوع می‌کند (ضیائی فر، ۱۳۹۰، ص ۲۵) تا جایی که بسیاری از مواردی را که فقها با رویکرد سنتی اصل احتیاط را جاری می‌دانند، از قلمرو احتیاط خارج می‌دانند. (خمینی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۵۶) مرحوم شهید صدر نیز زیاده‌روی در احتیاط را ناشی از غلبه نگاه فردی می‌دانند. (صدر، بی‌تا؛ خراسانی، ۱۳۹۲، ص ۶۲)

#### نتیجه‌گیری

در این نوشتار سعی شده است پس از تبیین مفهوم فقه فردی و فقه اجتماعی، به تبیین و بررسی تشابهات و تمایزات روش‌شناسانه آن دو پرداخته شود. فقه فردی رویکردی فقهی است که به آثار و پیامدهای اجتماعی فتوا توجهی ندارد؛ در نقطه مقابل فقه اجتماعی قرار دارد که پیامدهای اجتماعی فتوا در استنباط آن تأثیرگذار است.

تشابهات روش‌شناسانه فقه فردی و فقه اجتماعی در چهار محور قرار دارند: استفاده از علم اصول فقه موجود؛ شباهت در استفاده از منابع فقه؛ شباهت در مکلف (از این جهت که در هر دو رویکرد فقهی شخص حقیقی مکلف می‌باشد) و شباهت در وابستگی به اصل اجتهاد.



تمایزات روش‌شناسانه فقه فردی و اجتماعی نیز در چهار محور قرار دارند: تفاوت در نوع نگرش به مسائل فقهی؛ تفاوت در موضوع (وجود نگاه تجزیه‌نگر به موضوعات در فقه فردی و وجود نگاه کلّ‌نگر و مجموعه‌نگر در فقه اجتماعی)؛ تفاوت در مکلف (در فقه اجتماعی علاوه بر شخص حقیقی به بیان تکلیف نهادها و شخصیت‌های حقوقی و جامعه و ... نیز پرداخته می‌شود) و تفاوت در نحوه استفاده از علم اصول.

تفاوت آخری که میان فقه فردی و اجتماعی بیان شد، در شش محور قابل توضیح است؛ یعنی توجه به این شش محور در تکمیل و توسعه فقه اجتماعی لازم است. این محورها عبارتند از: عقل؛ توجه به مقتضیات زمان و مکان؛ عنصر مصلحت و مقاصد شریعت؛ توجه به نقش کارشناسان علوم اجتماعی؛ خطابات قانونیه و کاهش مراجعه به اصول عملیه (به ویژه احتیاط).



## منابع

۱. ارسطا، محمدجواد (۱۳۹۹)، فقه اجتماعی، (محمد مهدی فر: مقزّر و محقّق)، قم: مکتب اندیشه.
۲. ارفع‌نیا، بهشی (۱۳۶۹)، حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران: آگاه.
۳. بحرالعلوم (سیّد بحر العلوم)، سیّد محمد مهدی (۱۴۲۷ق)، مصابیح الأحکام، (مهدی طباطبایی: محقّق)، قم: منشورات میثم التّمّار.
۴. پارسانیا، حمید (۱۳۹۰)، روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی، قم: کتاب فردا.
۵. تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۴۲)، برهان قاطع، تهران: کتاب‌فروشی ابن‌سینا.
۶. جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۳ق)، موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت (ع)، (سیّد محمود هاشمی شاهرودی: ناظر)، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق)، تاج اللغة و صحاح العربیّة، (احمد عبدالغفور عطار: محقّق)، بیروت: دارالعلم للملأیین.
۸. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، تفصیل و سائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسه آل‌البيت (ع) لاحیاء التراث.
۹. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۳ق)، الفوائد الطوسیة، (سیّد مهدی لاجوردی حسینی: مصحح)، قم: چاپخانه علمیّه.
۱۰. حسینی زبیدی، سیّد محمد (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، (علی شیری: مصحح)، بیروت: دارالفکر.
۱۱. حسینی عاملی (فاضل جواد)، سیّد محمدجواد (۱۴۱۹ق)، مفتاح الکرامة في شرح قواعد العلامة، (محمدباقر خالصی: محقّق و مصحح)، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرّسين بقم المشرّفة.
۱۲. حلّی (علامة حلّی)، حسن بن یوسف (۱۴۲۰ق)، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة، (ابراهیم بهادری: محقّق و مصحح) قم: مؤسسه الإمام الصادق (ع).
۱۳. حلّی (فخر المحقّقین)، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، ایضاح الفوائد في شرح مشکلات القواعد، (علی پناه اشتهااردی: محقّق و مصحح)، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۴. حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰ق)، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، (حسین بن عبدالله عمری: محقّق)، دمشق: دارالفکر.
۱۵. حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۴۱۵ق)، تفسیر نور الثقلین، (سیّد هاشم رسولی محلاتی: محقّق و مصحح)، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۱۶. خمینی (امام خمینی)، سیّد روح‌الله (۱۳۹۲)، المکاسب المحرّمة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی (قدّس سرّه).
۱۷. دفتر حفظ و نشر آثار مقام رهبری، (جست‌وجو برای: فرد و جامعه در حاکمیت اسلام) // <https://farsi.khamenei.ir/>، (تاریخ دسترسی: ۱۴۰۳/۶/۲۹).



۱۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، (صفوان عدنان داودی: محقق)، بیروت: دارالقلم.
۱۹. ساروخانی، باقر (۱۳۸۶)، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۰. سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۲۵ق)، مبانی الفقه الفعّال فی القواعد الفقهیة الأساسیة، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعة المدرّسین بقم المشرفه.
۲۱. سیوری (فاضل مقداد)، مقداد بن عبدالله (۱۴۰۴ق)، التنقیح الرّائع لمختصر الشرائع، (سید عبداللطیف حسینی کوه‌کمری: محقق)، قم: کتابخانه حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
۲۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۱)، نضد القواعد الفقهیة علی مذهب الإمامیة، (سید عبداللطیف حسینی کوه‌کمری: محقق)، قم: کتابخانه حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
۲۳. صدر (شهید صدر)، سید محمدباقر (بی‌تا)، الاتجاهات المستقبلیة لحركة الاجتهاد، بی‌جا، بی‌نا.
۲۴. طباطبایی حائری (سید مجاهد)، سید محمدبن علی (بی‌تا)، کتاب المناهل، قم: مؤسسه آل‌البتیت (ع).
۲۵. عاملی (صاحب معالم)، حسن بن زین‌الدین (بی‌تا)، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم.
۲۶. عاملی (شهید اول)، محمدبن مکی (بی‌تا)، القواعد و الفوائد فی الفقه و الأصول و العربیة، (سید عبدالهادی حکیم: محقق و مصحح)، قم: کتاب فروشی مفید.
۲۷. عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰ق)، الفروق فی اللغة، بیروت: دارالآفاق الجدیده.
۲۸. علیدوست، ابوالقاسم (۱۴۰۱)، فقه و مصلحت، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۹. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۴۲۱ق)، فقه سیاسی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳۰. قمی (میرزای قمی)، ابوالقاسم بن محمد حسن (۱۴۳۰ق)، القوانین المحکمة فی الأصول، احیاء الکتب الإسلامیة.
۳۱. کفوی، أبوالبقاء (بی‌تا)، الکتلیات، بیروت: مؤسسه الرسالة.
۳۲. مشکینی اردبیلی، علی (۱۳۹۲)، مصطلحات الفقه، قم: سازمان چاپ و نشر مؤسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث.
۳۳. مصطفوی، سید حسن (۱۳۸۵)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
۳۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ق)، دایرة المعارف فقه مقارن، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).
۳۵. میرداماد، محمدباقر بن محمد (بی‌تا)، السبع الشداد، تهران: نشر سید جمال‌الدین میردامادی.

## مقالات:

۱. ارسطا، محمدجواد (۱۳۹۳، بهار)، «غفلت از فقه اجتماعی و ضرورت پرداختن به آن در فقه سیاسی»، علوم انسانی اسلامی صدر، (۹)، صص ۳۲۷-۳۴۴.
۲. پارسانیا، حمید (۱۳۸۸)، پاییز و زمستان، «روش‌شناسی علوم انسانی با رویکرد اسلامی»، عیار پژوهش



- در علوم انسانی، (۲)، صص ۵۴-۳۹.
۳. حیدری خراسانی، محمدجواد؛ نوزری فردوسیبه، محمد و خلف‌خانی، علی (۱۳۹۲)، بهار و تابستان، «تفاوت‌های فقه فردی و حکومتی از منظر شناخت «موضوع»، «تکلیف» و «مکلف»»، پژوهش‌نامه فقه اجتماعی، (۲)، صص ۱۰۹-۱۲۴.
۴. خراسانی، رضا (۱۳۹۲)، زمستان، «روش‌شناسی فقه حکومتی در سپهر اندیشه فقهی - سیاسی امام خمینی (ره)»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، (۹)، صص ۶۸-۴۷.
۵. ذوقی، محمدصادق؛ قاضیان، مهدی (۱۴۰۱)، تابستان، «بازشناسی گفت‌مان‌ها و رویکردهای تحقق علم اسلامی و تحوّل در اندیشه دینی با تأکید بر گفتمان فقه نظام»، فقه نظام‌ساز، (۲)، صص ۱۲۳-۱۴۲.
۶. ربّانی، محمدباقر (۱۴۰۰)، بهار و تابستان، «ظرفیت‌های مکتب فقهی امام خمینی در تولید فقه اجتماعی، فقه و اجتهاد»، (۱۵)، صص ۱۵۸-۱۳۳.
۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴)، پاییز و زمستان، «فقه اجتماعی و بایسته‌های روش‌شناسانه آن (با تأکید بر اندیشه‌های آیت‌الله محمدجواد فاضل لنکرانی)»، فقه و اجتهاد، (۴)، صص ۱۰۷-۹۰.
۸. سیدی آقاملکی، سید روح‌الله (۱۳۹۸)، تابستان، «اجتهاد شیعی و روش‌شناسی فقه اجتماعی»، فرهنگ پژوهش، (۳۸)، صص ۴۴-۲۷.
۹. ضیائی‌فر، سعید (۱۳۹۰)، بهار، «رویکرد حکومتی در فقه»، علوم سیاسی - دانشگاه باقرالعلوم (ع)، (۵۳)، صص ۳۲-۷.
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، زمستان، «ضرورت تدوین فلسفه فقه سیاسی»، فقه، (۵۸)، صص ۱۲-۲۱.
۱۱. عشایری منفرد، محمد (۱۳۹۹)، بهار و تابستان، «نسبت‌سنجی بین قانون فقهی اهم و مهم و نظریه ماکیاولیزم»، گفتمان فقه حکومتی، (۶)، صص ۷۳-۹۰.
۱۲. عندلیب، حسین (۱۳۹۶)، بهار، «تشابهات و تمایزات فقه فردی و حکومتی»، international Multidisciplinary Journal of Pure Life، (۹)، صص ۱۱۱-۱۲۶.
۱۳. غلامی، نجفعلی و میراحمدی، منصور (۱۳۹۳)، بهار، «فقه فردی و فقه حکومتی بایسته‌ها و کاستی‌ها»، سیاست متعالیه، (۴)، صص ۱۰۸-۸۵.
۱۴. مشکانی سبزواری، «عباسعلی و سعادت»، ابوالفضل (۱۳۹۲)، بهار، فقه حکومتی؛ نرم‌افزار توسعه انقلاب اسلامی، مطالعات انقلاب اسلامی، (۳۲)، صص ۱۱۸-۹۷.
۱۵. یآوری سرختی، محمدجواد و شهبازی، محمد (۱۴۰۲)، تابستان، «آثار فقه اجتماعی در زندگی اجتماعی شیعیان امامیه عصر حضور اهل بیت (ع)»، اسلام و مطالعات اجتماعی، (۴۱)، صص ۹۸-۶۸. پایگاه‌های اینترنتی

